

لحاجه الكسبه الحاج على الفراتي
من آن زهراي دلخسته

اياجر خلك از تو جهان جور جدا
که اندر جواني من ز عالم دیده بودم
شدم از زلدي من هي از عيني ناميدم
على در غصه بنفسته من زهراي دلخسته

هم چه هم بود تفهيم که بر رويم زنده
که زان سيلي شده تويم کبود همچنان شلي
صبح امي القلب بوي جلاص صبري او تفد
ايي باليه او شفته من زهراي دلخسته

يغويه شاهد الحاي اخبرك باليه او
ترايي خابيت آماي او دلي بوي و تفطر
ز ديت خاطر او تيرالي او مناعي ملني انكسر
و حيده او موئي لهجه من زهراي دلخسته

بدر جان کاشي ميدي که چون رفتم زيبست
لگت زد آن عمر از لبي زدم صبح ايا حيد
شد صفتا اي جيني من چنان گل بر زميني بود
بجون قلب من اخسته من زهراي دلخسته

ز صرپا تازيانه من حکيم ايا بدر جانم
که کفتم گشته آرد ز دستم افعالم
من اندر خانه تالان ز ديد آتش به آن خانه
ولي آن ناله آهسته من زهراي دلخسته

وصيت بوي صنيعوها او عكس ما بينت ادوا
خلافت حيد را خدو اولعد داري اجمد گصدا
اوپا الدار حركوها بويي عملوا المراد
الفلدك مولتي خفسته من زهراي دلخسته

اياي رحمة باري شدم دريون ايا بابا
من از شهر محلي تالم علي شهر من ايا بابا
زهر بيعت آن شهر به مسجد برد ايا بابا
دو چشم از اني خيران من زهراي دلخسته